

A Research in to the contemporary Thinkers' Ideas on Language & Mind

Koorosh Safavi¹

The present paper has been written in pursuit of introducing the approaches and ideas of the most prominent contemporary thinkers and schools of thought on the relation of language and mind, providing criticism and investigation of them.

For achieving this purpose every approach will be rexamined after its being introduced and the historical background of which being mentioned. Eventually the writer's viewpoint about the topic will be presented.

Key Words : mind, inherent knowledge, language system, language determinism, empiricism, structuralism, universal grammar (UG).

1- Associate Professor, Department of Linguistics, Allameh Tabatabai University.

بررسی آرای متفکران معاصر در باب زبان و ذهن

کورث صفوی^۱

چکیده

مقاله حاضر با هدف معرفی آرای مهم‌ترین متفکران و مکاتب فکری معاصر درباره رابطه زبان و ذهن و نقد و بررسی این نگرش‌ها به تدوین درآمدی است. برای دستیابی به این هدف، هر دیدگاه پس از معرفی و ذکر سابقه تاریخی آن مورد بازبینی قرار خواهد گرفت و در نهایت دیدگاه نویسنده این سطور در این زمینه معرفی خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: ذهن، معرفت ذاتی، نظام زبان، جبرگرایی زبانی، تجربه‌گرایی، ساختگرایی، دستور جهانی.

۱. مقدمه

این نکته که ما به راستی چه موجودیتی برای «ذهن» قایلیم و اساساً چه «چیز»ی را ذهن می‌نامیم، هنوز برای نگارنده روشن نیست. گاه در میان نوشته‌های گوناگون، این پدیده آن چنان بدیهی انگاشته می‌شود که انگار تردید درباره ماهیت وجودی آن، کاملاً ناشیانه است و

۱- دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

از عدم شناخت دقیق یافته‌های علمی منتج می‌گردد. اما واقعیت امر این است که انگار قایل شدن به نوعی تمایز میان مغز و آنچه ذهن نامیده می‌شود، قطعی نیست و شاید به همین دلیل باشد که بسیاری از متفکران ذهن‌گرای معاصر، یعنی آن دسته از اندیشمندانی که در گذشته‌ای نه چندان دور بر وجود «چیزی» به نام «ذهن» تأکید داشته‌اند، امروزه در نگرش‌های خود و معرفی آرای کنونی آنان از اصطلاح «ذهن / مغز» بهره می‌گیرند (← ۶) تا احتمال خطا را در طرح آنچه هنوز از سوی عصب‌شناسان مورد تأیید نیست، به حداقل برسانند. در مقاله حاضر نیز سعی بر آن است تا برای دستیابی به حداقل خطای احتمالی، منظور از «ذهن» همانا «ذهن / مغز» در نظر گرفته شود و «ذهن» پدیده‌ای مستقل از مغز به حساب نیاید.

با وجود آنچه گفته شد، بحث درباره رابطه زبان و ذهن در مفهوم دقیق و امروزی آن، از سابقه‌ای طولانی برخوردار نیست و مبحثی است که از سوی برخی از فیلسوفان زبان، زبان‌شناسان و روانشناسان از سال‌های آغازین قرن بیستم میلادی به بعد، شکلی منسجم به خود گرفته و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

هدف از نگارش مقاله حاضر، نگارنده را ملزم می‌سازد تا بحث خود را با نقد و بررسی آرای فردینان دوسوسور (← ۱۷) آغاز کند و از این طریق مبنایی برای طرح مباحث بعدی بیابد.

می‌دانیم که سوسور رابطه یک پدیده و نام آن را اختیاری^۱ و قراردادی^۲ می‌داند (← ۱۷ص ۶۷) و در مقابل، رابطه میان واژه‌ها را نه تنها اختیاری در نظر نمی‌گیرد، بلکه این رابطه را کاملاً مقید به ساخت فرض می‌کند. سوسور بر این اعتقاد است که انسان پیش از دستیابی به تفکر پیچیده و متعالی، باید بر زبانی تسلط یافته باشد. به همین دلیل می‌توان مدعی شد که سوسور معتقد به تعیین جهان بینی بر حسب زبان بوده است. این همان نگرشی

1- arbitrary

2- conventional

است که برخی از زبان‌شناسان پس از وی مورد تأکید قرار دادند و بر این نظر تأکید کردند که سخنگویان زبان‌های مختلف، درک متفاوتی از جهان اطراف خود دارند.

در این مقاله، پس از اشاره به آرای سوسور، به بحث درباره ذاتی بودن زبان در انسان خواهیم پرداخت. بحث در این باره، ما را به این پرسش خواهد رساند که معلوم سازیم درک و دانش زبانی ما تا چه حد ذاتی و فطری است و تا چه اندازه از محیط اطراف تأثیر می‌پذیرد. مسلماً ادعا در این باره که «جیزی» ذاتی انسان است، باید مبتنی بر این نکته باشد که آن «چیز» خصیصه‌ای از طبیعت انسان است. این دیدگاه به آرای افلاطون در باب مُثُل باز می‌گردد. وی معتقد بود که مُثُل پیش از هر تجربه‌ای نسبت به پدیده‌های جهان خارج، در انسان شناخته شده‌اند. در مقابل، ارسطو بر این نظر تأکید داشت که معرفت آدمیان از جهان خارج، مستقیماً به تأثیراتی وابسته است که از حواس انسان کسب می‌گردد.

به این ترتیب، به هنگام بحث درباره رابطه زبان و ذهن، در برابر دو رهیافت کاملاً متمایز از یکدیگر قرار می‌گیریم که یکی متکی بر ذاتی بودن اطلاعاتی در انسان به هنگام تولد است و دیگری ذهن انسان را به هنگام تولد، صفحه‌ای پاک و تهی^۱ می‌داند که قرار است نقشی از تجربیات بر آن حک شود. مسلماً هر یک از این دو دیدگاه در نوع خود مبتنی بر دلایلی است که باید در این مختصر بازکاویده شوند و صحت و سقم هر یک معلوم گردد.

این دو نگرش که از زمان افلاطون و ارسطو همواره مورد توجه فیلسوفان بوده، در مباحث متفکران معاصر نیز به حیات خود ادامه داده است. اعتقاد افلاطون به وجود نوعی معرفت ذاتی، در نگرش خردگرایانی چون لایبنیتس (← ۱۰) نضج می‌یابد و به آرای فلاسفه‌ای نظیر کانت (← ۹) می‌رسد که معتقد است، داده‌های حاصل از حواس برای کسب دانش و معرفت از جهان خارج کافی نیستند و گونه‌هایی از معرفت در آدمی از پیش موجودند که این امکان را فراهم می‌سازند تا انسان به درکی از تجربیات خود دست یابد. در مقابل، دیدگاه

ارسطو نیز به آرای تجربه‌گرایانی چون لاک (← ۱۱) و بارکلی (← ۱) راه می‌یابد و لاک، اگرچه به وجود نوعی ظرفیت شناختی ذاتی در انسان معترف است، ادعا می‌کند که هر نوع شناختی در انسان متکی بر تجربیات اوست و بس.

به هر حال، برای ورود به این بحث، باید مدخلی انتخاب شود و شاید یکی از مناسب‌ترین راه‌های ورود به چنین بحثی، دست کم به اعتقاد نگارنده این سطور، معرفی آرای سوسور در این زمینه باشد. دیدگاه وی ابزارهایی را در اختیار ما قرار می‌دهد که می‌توانند برای ادامه بحث در چنین زمینه‌ای راهگشا باشند.

۲. نظام زبان

فردینان دو سوسور را باید یکی از نخستین متفکرانی دانست که در عصر حاضر به مطالعه زبان پرداخته است و آن هم نه به خاطر مطالعه پدیده‌ای دیگر از طریق زبان، بلکه به خاطر مطالعه خود زبان. این زبان‌شناس سوئیسی (۱۸۷۵ م) تدریس زبان‌شناسی را در سال ۱۹۰۶ در دانشگاه ژنو آغاز کرد و پس از سه دوره تدریس در سال ۱۹۱۳ درگذشت. آنچه او در کلاس‌های درس خود مطرح ساخته بود، به همت دو تن از همکاران وی با گردآوری و تنظیم جزوه‌های درسی شاگردانش، در سال ۱۹۱۶ در کتابی به نام دوره زبان‌شناسی عمومی (← ۱۷) به چاپ رسید و دانشی را معرفی ساخت که زبان‌شناسی نامیده می‌شود. آنچه او در این سه دوره تدریس مطرح ساخته بود، مطلب تازه‌ای نبود. بسیاری از این مطالب حتی به نگرش‌های رواقیون قرون پیش از میلاد باز می‌گشت. ولی آنچه در این میان تازگی داشت، انتخاب نکاتی از لابه‌لای آرای پیشینیان بود که در کنار یکدیگر انسجام می‌یافت و می‌توانست برای مطالعه علمی زبان قالب مشخصی را تعیین کند.

سوسور در دوره زبان‌شناسی عمومی، دلالت مستقیم الفاظ را به پدیده‌های جهان مردود می‌داند. وی زبان را نظامی از نشانه‌های زبانی^۱ معرفی می‌کند و معتقد است که هر نشانه زبان از پیوند یک تصور آوایی^۲ و یک تصور معنایی^۳ یا مفهوم^۴ تشکیل شده است. سوسور برای اشاره به تصور آوایی از اصطلاح دال^۵ و برای اشاره به تصور معنایی از اصطلاح مدلول^۶ بهره می‌گیرد و رابطه این دو را اختیاری در نظر می‌گیرد. افزون بر این، سوسور به رابطه میان هر نشانه با تمامی نشانه‌های دیگر آن نظام اشاره می‌کند. وی به وجود ارزشی ذاتی برای نشانه‌های زبان قایل نیست و معتقد است که این ارزش به تفاوت هر نشانه با تمامی نشانه‌های دیگر وابسته است.

از آنجا که دال و مدلول، و به تبع آن، نشانه به مثابه واحد زبان، ذهنی تلقی شده‌اند، می‌توان مدعی شد که سوسور زبان را ساختی ذهنی در نظر می‌گیرد. اما این تنها بخشی از صورت مسئله است، زیرا به اعتقاد وی (← ۱۷ ص ۷۷)، هیچ مطالعه‌ای در باب زبان، بدون ارجاع به نقش زبان در جامعه کامل نیست. به گفته سوسور، زبان بیرون از جامعه زبانی وجود خارجی ندارد و همین ماهیت اجتماعی است که مهم‌ترین مختصه زبان به حساب می‌آید. زبان به ابزاری برای ایجاد ارتباط میان سخنگویان یک زبان مبدل می‌گردد. آن هم در زمانی که دال، یعنی همانا تصور آوایی به صورت یک صوت یا مجموعه‌ای از اصوات تحقق صوری یابد. این زنجیره اصوات، ازسوی سخنگوی دیگری امکان درک می‌یابد که می‌تواند از

1- linguistic signs

1- sound image

2- semantic image

3- concept

4- signifier

5- signified

طریق این زنجیره به تصور آوایی همین زنجیره دست یابد و این تصور آوایی را به تصور معنایی آن پیوند دهد. به این ترتیب، سوسور به الگویی از ایجاد ارتباط دست می‌یابد که شامل رمزگذاری و رمزگشایی مفاهیم است (← ۱۷ ص ۱۳). وی مولفه روانی یا ذهنی ارتباط، یعنی نظام نشانه‌ها را، «زبان»^۱ می‌نامد. این «زبان» در میان سخنگویان یک زبان، البته نه به طور کامل، بلکه به شکلی تقریبی (← ۱۷ ص ۱۳) مشترک است. نظامی که «زبان» را شکل می‌بخشد، از فرایند تولید آواها برای ایجاد ارتباط متمایز است. سوسور این تحقق صوری «زبان» را «گفتار»^۲ می‌نامد و معتقد است که فردی است (← ۱۷ ص ۱۳). به این ترتیب، «گفتار» بر حسب هدفی خاص در فرد فرد اعضای یک جامعه زبانی تحقق می‌یابد و این در حالی است که «زبان» در هیچ فردی به شکل کامل وجود ندارد و تنها در مجموعه اعضای یک جامعه زبانی کامل می‌گردد. (← ۱۷ ص ۱۴)

اعتقاد سوسور به نظام زبان و ارزشیابی هر واحد این زبان بر حسب دیگر واحدهای همان نظام و رابطه این واحدها در قالب انتخاب و ترکیب، نگرشی را پدید می‌آورد که ساختگرایی^۳ نامیده شده است. به این ترتیب، ساختگرایی را نمی‌توان مکتبی خاص در زبان‌شناسی دانست، بلکه آن را باید نوعی جهان‌بینی فرض کرد که در شاخه‌های مختلف علوم برای مطالعه هر واحد مورد بررسی، بر حسب دیگر واحدهای یک نظام امکان طرح می‌یابد. سوسور بر اساس همین نگرش معتقد است که مفاهیم، وابسته به زبان‌اند و نمی‌توانند مستقل از زبان باشند. به عبارت ساده‌تر اگر مفاهیم وابسته به زبان نبودند. باید در تمامی زبان‌ها به شکلی امکان بیان می‌یافتند و در هر زبان، لفظی را باید می‌شد یافت که یک مفهوم مشخص را بیان کند. این در حالی است که زبان تعیین‌کننده مفاهیم است (← ۱۷ ص ۱۱۶). این نگرش سوسور، از سوی برخی از زبان‌شناسان آمریکایی، به ویژه ادوارد ساپیر و بنجامین لی

1- langue

2- parole

3- structuralism

وورف به بحث درباره تفاوت‌های زبان‌ها در قالب مفاهیم انجامید که باید به نوبه خود در بحث حاضر مورد بررسی قرار گیرد.

۳. جبرگرایی

شاید بتوان ادعا کرد که ساختگرایی در زبان‌شناسی، آنگونه که سوسور به معرفی آن دست یازید، در دو مسیر کاملاً متمایز از یکدیگر به راه خود ادامه داد و به زمانه ما رسید. در اروپا، مطالعه نظام نشانه‌ها در مسیر مطالعه و بررسی کاربرد زبان به ویژه «متن» ادامه یافت و مطالعه همین نظام در قالب شاخه‌های زبان‌شناسی از اروپا به آمریکا منتقل شد و بر حسب سنتی که به چارلز موریس و آرای وی باز می‌گردد (← ۱۲) در حوزه‌هایی چون واج‌شناسی، نحو، و معنی‌شناسی به حیات خود ادامه داد. این مسیر دوم که در همان دهه‌های نخستین قرن بیستم، افرادی چون لئونارد بلومفیلد را در برمی‌گیرد، راه تازه‌ای را در مطالعه زبان برمی‌گزیند که برای دستیابی به هدف مقاله حاضر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و توجه بیشتری را به خود معطوف می‌دارد. در همین مسیر باید به آرای ساپیر و وورف نیز توجه داشت که نگرش آنان به زبان نوعی جبرگرایی زبانی تلقی می‌شود و بر اساس هدف نوشته حاضر، بحث خاص خود را می‌طلبد.

ادوارد ساپیر به سال ۱۸۸۴ متولد شد و پس از تحصیل در رشته مردم‌شناسی، نخست به تدریس در دانشگاه شیکاگو و سپس از سال ۱۹۳۱ به بعد به تدریس مردم‌شناسی در دانشگاه ییل پرداخت. وی در این دانشگاه به پژوهش در باب اقوام بومی آمریکا مشغول شد و در همین پژوهش‌های خود به تفاوت‌های بارزی دست یافت که میان زبان‌های این بومیان و میان این زبان‌ها و زبان انگلیسی وجود داشت. این نکته که امروز برای تمامی زبان‌شناسان امری کاملاً بدیهی تلقی می‌شود، در زمان انتشار کتاب «زبان» ساپیر (← ۱۶) به سال ۱۹۲۱

انقلابی در نوع نگرش زبانشناسان آن ایام پدید آورد؛ انقلابی که مبتنی بر نگرش سوسور بود و ساپیر را شدیداً تحت تأثیر خود قرار داده بود. ساپیر به این نتیجه رسیده بود که زبان هر قومی هر اندازه هم که آن قوم بدوی بنماید، در نوع خود کامل است و تفاوت میان زبان‌ها به مفاهیمی وابسته است که هر زبان قرار است بیان کند (← ۱۶ ص ۲۱۹) او نیز همچون سوسور بر این نکته تأکید ورزید که دانش زبان مشتمل بر مفاهیم خاصی است که بیان می‌دارد و همین دانش به اجبار پیش‌نیاز تفکر سخنگوی زبان به حساب می‌آید (← ۱۶ ص ۷). به عبارت ساده‌تر، این زبان است که نوع اندیشیدن انسان را تعیین می‌کند.

نگرش ساپیر درباره زبان و اندیشه، یکی از برجسته‌ترین شاگردان وی، یعنی بنجامین لی وورف را تحت تأثیر خود قرار داد. وورف زمانی که ساپیر به دانشگاه ییل آمد و به تدریس زبانشناسی زبان‌های سرخپوستان آمریکا پرداخت، شاگرد مستقیم ساپیر شد، هر چند هیچ‌گاه به استخدام دانشگاهی درنیامد و در تمامی طول مدت پژوهش‌های خود، بازرسی تمام وقت یکی از شرکت‌های بیمه آتش‌سوزی باقی ماند. وورف در چهل و چهار سالگی درگذشت، ولی در همین عمر کوتاه خود به نگارش مجموعه مقالاتی پرداخت که به توصیه ساپیر تدوین می‌گردید و به سال ۱۹۵۶ پس از مرگ وورف در مجموعه‌ای تحت عنوان «زبان، اندیشه و واقعیت» (← ۲۰) انتشار یافت.

بنا به پیشنهاد ساپیر، وورف به پژوهش در باب زبان هوپی^۱ یکی از زبان‌های سرخپوستان آمریکا، سرگرم شد و پس از چندی دریافت که در این زبان، شیوه بیان رویدادها به کلی با زبان انگلیسی تفاوت دارد و در این زبان هیچ واژه یا ساخت دستوری‌ای برای بیان «زمان» مشاهده نمی‌شود (← ۲۰ ص ۵۷). جالب این بود که چنین امری هیچ لطمه‌ای به ایجاد ارتباط وارد نمی‌ساخت و فقدان این ویژگی زبانی نارسایی‌ای برای این زبان نبود. نتیجه این امر آن بود که وورف ضمن تأیید دیدگاه استاد خود مدعی شود، تفاوت

میان زبان‌ها در نتیجه نوع نگرش و درک سخن‌گویان هر زبان نسبت به جهان اطراف آنهاست.

فرضیه‌ی ساپیر و وورف که امروزه تحت عنوان «فرضیه نسبیت زبانی»^۱ برای هر زبان‌شناسی آشناست، بر این نکته تأکید دارد که ساخت ذهن هر سخن‌گوی زبان، دست کم تا حدی، به ساخت زبان وی وابسته است.

۴. تجربه‌گرایی

در تاریخ فلسفه، فیلسوفانی چون لاک یا بارکلی به این دلیل که بر اهمیت تجربه تأکید داشته‌اند، پیروان مکتب تجربه‌گرایی^۲ نامیده می‌شوند. این دسته از فلاسفه بر این اعتقادند که شناخت آدمی مبتنی بر درک و دانشی ذاتی نیست، بلکه پاسخی است به داده‌هایی که در اختیار فرد قرار می‌گیرند. این رهیافت تجربه‌گرا در همان دهه‌های آغازین قرن بیستم به زبان‌شناسی نیز راه یافت و هرگونه فرضیه‌سازی متافیزیکی را درباره عملکرد پدیده‌ای به نام «ذهن» مورد تردید قرار می‌داد. یکی از پیشگامان این نگرش را در مطالعه زبان باید زبان‌شناس آمریکایی و استاد دانشگاه شیکاگو، لئونارد بلومفیلد دانست؛ و شاید پس از وی هیچ متفکری را به جز ویلارد فان اورمن کواین نتوان در حد و اندازه او یافت که در مورد رابطه زبان و آنچه ذهن نامیده می‌شود، واکنشی تجربه‌گرا از خود نشان داده باشد. در دو زیربخش بعد، بنا به هدفی که در مقاله حاضر مورد نظر است، باید به معرفی اجمالی آرای این دو اندیشمند معاصر پردازیم.

۴-۱. بلومفیلد

1- linguistic relativity

2- empiricism

گفتیم که به اعتقاد سایپیر و وورف به هنگام مطالعه زبان، در اصل سرگرم مطالعه و توصیف نکاتی درباره ذهن سخنگویان آن زبانیم. این در حالی است که لئونارد بلومفیلد دقیقاً عکس این مطلب را مطرح می‌سازد و معتقد است که به هنگام مطالعه زبان، آنچه مورد بررسی قرار می‌گیرد هیچ ارتباطی به ذهن ندارد و بی‌دنبال آن بود تا به استقلال علمی دانش زبان‌شناسی دست یابد و به همین دلیل، منظور وی از «علمی بودن» همانی است که در علوم طبیعی مطرح است؛ به این معنی که به اعتقاد وی مطالعه زبان باید مبتنی بر مشاهده و تحلیل باشد. بلومفیلد نخستین زبان‌شناسی است که به تجویزی بودن مطالعات سنتی و به توصیفی بودن مطالعات زبان‌شناختی اشاره می‌کند و در مقابل روش مطالعه قیاسی^۱ بر ضرورت مطالعه استقرایی^۲ زبان تأکید می‌ورزد. وی به صراحت، رهیافت ذهن‌گرا را در مطالعه زبان مردود می‌داند (← ۲ ص ۳۲) و در همان آغاز کتاب «زبان» خود بر این نکته تأکید می‌ورزد که رهیافتی ذهن‌گرا همواره باید به جنبه‌هایی غیرفیزیکی نظیر ذهن توجه داشته باشند و به همین دلیل از مطالعه علمی فاصله بگیرد (← ۲ ص ۳۲).

در مقابل نگرش ذهن‌گرا در مطالعه زبان، بلومفیلد بر نگرش ماده‌گرا تأکید دارد و بر این اعتقاد است که رفتارهای آدمی، از جمله رفتار زبانی وی، باید در قالب رهیافتی ماده‌گرا مورد مطالعه قرار گیرد. بلومفیلد برای معرفی دیدگاه خود در بررسی زبان از رفتارگرایی^۳ بهره می‌گیرد. این نگرش که در همان ایام در آمریکا و در میان روان‌شناسان آن دیار بسیار متداول می‌نمود، حدود بیست سال پیش از انتشار کتاب «زبان» بلومفیلد رواج کامل داشت و شکل منسجم آن را می‌توان در «رفتار کلامی» اسکینر (← ۱۸) یافت که بعدها به سال ۱۹۷۵ منتشر شد. دیدگاه اسکینر در تمامیت خود، تجربه‌گرا و ماده‌گرا بود و می‌توانست برای بلومفیلد رهیافت مناسبی در مطالعه زبان به حساب آید. این روش می‌توانست به جای اتکا به

-
- 1- deductive
 - 2- inductive
 - 3- materialistic
 - 4- behaviourism

عملکرد ذهن، شرایط فیزیکی‌ای را برای توصیف معنی فراهم آورد و به بلومفیلد اجازه دهد تا به توضیح چگونگی درک معنی از طریق انگیزه^۱ و پاسخ بپردازد.

متاسفانه در میان بسیاری از زبان‌شناسان، به دلیل بدفهمی آرای بلومفیلد و به ویژه رواج مطالعه نوشته‌های شارحان در عوض مراجعه به متون اصلی که انگار در تمامی علوم رواج یافته است، چنین تصور می‌شود که بلومفیلد در مطالعات خود، معنی را به کناری نهاده است و مطالعه زبان را بدون مطالعه معنی، مطلوب می‌داند. این در شرایطی است که بخش عمده‌ی کتاب «زبان» به بحث درباره معنی اختصاص یافته است و وی سعی بر آن دارد تا ثابت کند معنی در قالب رهیافتی رفتارگرا چگونه قابل تبیین است. برای نمونه، وی معنی «نمک» را همانا کلرید سدیم در نظر می‌گیرد که در شیمی با فرمول NaCl مشخص می‌شود. در نوشته‌های بسیاری از شارحان آرای بلومفیلد و در رد دیدگاه وی به نمونه‌هایی نظیر «چه خنده بانمکی دارد» اشاره می‌شود که در آنها «نمک» در معنی کلرید سدیم به کار نرفته است. این گونه بدفهمی‌های آرای بلومفیلد سبب می‌گردد تا درک درستی از دیدگاه وی انتقال نیابد. در حالی که «نمک» در جمله فوق یا مثلاً «آب» در جمله‌ای نظیر «چشم آب نمی‌خورد» در معنی اصلی «آب» یا «نمک» به کار نرفته است و اگر این واژه‌ها در معنی اصلی خود به کار روند، تردیدی در صدق گفته بلومفیلد وجود نخواهد داشت.

تا به اینجا معلوم می‌گردد که بلومفیلد به وجود رابطه‌ای میان زبان و ذهن قایل نیست و اساساً طرح پدیده‌ای را به نام «ذهن» در مطالعه زبان مردود می‌داند و افزون بر این، معتقد است که کاربرد اصطلاحاتی نظیر «ذهن» به غیرعلمی شدن مطالعه زبان منتهی خواهد شد. در بخش بعد به آرای یکی دیگر از تجربه‌گرایانی می‌پردازیم که در انسجام بخشیدن به نگرش تجربه‌گرا در مطالعه زبان نقش عمده‌ای داشته است.

5- stimulus

6- response

۴-۲. کواین

یکی دیگر از مهم‌ترین فیلسوفان عصر حاضر که نه تنها به هنگام مطالعه زبان، بلکه در کل نگرش فلسفی خود همواره پیرو دیدگاه تجربه‌گرایان بوده است، ویلارد فان اورمن کواین است. وی از سال ۱۹۴۸ به تدریس فلسفه در دانشگاه هاروارد مشغول شد و در دوره طولانی خدمت دانشگاهی خود، مجموعه وسیعی از مقالات و کتاب‌هایی را به رشته تحریر درآورد که هر یک در نوع خود قابل تامل است. کواین در سال‌های دهه ۱۹۳۰ در اروپا اقامت داشت و در آن دیار به شدت تحت تاثیر آرای فیلسوفان حلقه وین قرار گرفته بود. شاید بتوان مدعی شد که وی بیش از همه، از نگرش کارناپ تاثیر پذیرفت و شاید به همین دلیل نیز بود که به مطالعه معنی رو آورد و در نخستین مقاله خود به بحث درباره معنی پرداخت. کواین در همان نخستین نوشته خود به نام «دو حکم و مشرب تجربه‌گرایی» که در سال ۱۹۵۱ به چاپ رسید و مجدداً در سال ۱۹۶۱ در مجموعه‌ای تحت عنوان «از منظر منطقی» (← ۱۵) انتشار یافت، بر این نکته تاکید داشته است که مستقل از موقعیت‌های کاربردی، واژه و عبارت، معنی ندارد. این همان دیدگاهی است که مورد تایید ویتگنشتاین نیز بوده و بلومفیلد نیز بر صحت آن تاکید داشته است.

کواین بر این اعتقاد است که معنی هر واحد زبانی بر حسب کاربرد آن تعیین می‌شود و به همین دلیل بحث درباره «چیزی» به نام مفهوم در «جایی» به نام ذهن به مثابه واسطه‌ای میان واژه و مصداق جهان خارج، اساساً منتفی است (← ۱۵ ص ۲۲). به عبارت ساده‌تر، می‌توان چنین مدعی شد که کواین صرفاً به معنی برون‌زبانی یا معنی مصداقی اعتقاد داشته است.

کواین در همان نخستین نوشته خود به نوعی رهیافت کل‌نگر^۱ گرایش نشان می‌دهد. این رهیافت همانگونه که از نام آن پیداست، مبتنی بر این فرض است که هر واحدی باید در

ارتباط با سایر واحدهای تشکیل‌دهنده یک کل مورد توجه قرار گیرد. کواین با توجه به همین نگرش، به بحث درباره معنی می‌پردازد و بر این نکته تصریح می‌کند که معنی یک کل، همواره چیزی بیش از حاصل جمع معنی واحدهای تشکیل‌دهنده آن است. وی از این طریق به دنبال آن بود تا ثابت کند، هر لفظی در زبان تنها با توجه به دیگر الفاظ زبان امکان توصیف می‌یابد. این دقیقاً همان نگرشی است که سوسور درباره رابطه میان نشانه‌ها مطرح ساخته بود و بر این واقعیت تاکید داشت که ارزش هر نشانه زبانی وابسته به ارزش دیگر نشانه‌های همان نظام است. به این ترتیب می‌بینیم که دیدگاه کواین با نگرش ساختگرا به زبان همسوست و همین دیدگاه وی، ما را به آرای او در باب زبان و ذهن می‌رساند که در آثار بعدی کواین درج شده است.

کواین به سال ۱۹۶۰ کتاب «واژه و شیء» (← ۱۴) را منتشر ساخت و در این کتاب نگرش خود را نسبت به معنی‌شناسی معرفی کرد. این کتاب نمونه بارز نگرشی تجربه‌گرا به معنی است. وی در این نوشته، تلفیقی از دیدگاه کل‌گرا، معنی برون‌زبانی، و نگرش رفتارگرا را در مطالعه معنی به کار می‌بندد و نشان می‌دهد که در شیوه مطالعه خود بی‌تاثیر از آرای بلومفیلد و اسکینر نیست.

به اعتقاد کواین، آنچه «زبان» نامیده می‌شود، رشته‌ای از تمایلات گروهی از مردم برای استحکام بخشیدن به گونه خاصی از رفتار کلامی است (← ۱۴ ص ix). وی بر این باور است که زبان صرفاً در اعمال افرادی موجودیت می‌یابد که زبان را به کار می‌برند و فراگیری زبان شامل فرایندهای تدریجی مشاهده این اعمال است.

به این ترتیب، می‌بینیم که کواین نیز همچون بلومفیلد اعتقادی به پدیده‌ای به نام «ذهن» ندارد و رابطه‌ای میان زبان و ذهن در نظر نمی‌گیرد. این همان دیدگاهی است که مورد انتقاد معروف‌ترین زبان‌شناس ذهن‌گرای معاصر، یعنی نوآم چامسکی قرار می‌گیرد و بر اساس

چهارچوب مقاله حاضر، ما را ملزم می‌سازد تا در بخش بعد، آرای این زبانشناس آمریکایی را مورد بررسی قرار دهیم.

۵- فرضیه ذاتی بودن زبان

نوآم چامسکی به سال ۱۹۲۸ م. در شهر فیلادلفیا متولد شد و در سن بیست و هفت سالگی به استخدام یکی از مراکز پژوهشی انستیتو تکنولوژی ماساچوست درآمد و از همان ایام تا به امروز به تدریس در همان موسسه اشتغال دارد. در سال ۱۹۶۹ م. زمانی که چامسکی مقاله انتقادی خود را درباره کتاب «واژه و شیء» کواین منتشر ساخت (← ۵) به خوبی معلوم بود که وی تا چه اندازه با آرای متفکران تجربه‌گرا در باب زبان مخالف است و تا چه حد خود را پیرو آرای خردگرایان می‌داند. اگر بتوانیم کواین را مشهورترین متفکر تجربه‌گرای عصر حاضر بدانیم و آرای او را تحت تاثیر فیلسوفانی چون لاک و بارکلی در نظر بگیریم، آن‌گاه چامسکی درست در قطب مخالف او و در میان خردگرایانی قرار خواهد گرفت که از نگرش فیلسوفانی نظیر لایبنیتس و کانت تاثیر پذیرفته‌اند و دنباله‌رو نگرش‌هایی هستند که به آرای افلاطون باز می‌گردد.

نقد چامسکی بر کتاب «واژه و شیء» که تحت عنوان «فرضیات تجربه‌گرای کواین» انتشار یافت، هم در جزئیات مطالب به مخالفت با آرای کواین می‌پرداخت و هم کلیات نگرش وی را مورد تردید قرار می‌داد و آن هم به این دلیل که چامسکی به مثابه خردگرا به ذاتی بودن زبان در انسان اعتقاد داشت. به گفته چامسکی، اگر به دانشی توجه داشته باشیم که کودک برای کاربرد زبان باید در خود بیروراند، و سپس آن را که بسیار پیچیده است با شواهدی مقایسه کنیم که برای رشد کودک در اختیار وی قرار می‌گیرند، آن‌گاه در خواهیم یافت که داده‌های در دسترس کودک برای دستیابی به این دانش کافی نیستند.

چامسکی از این طریق، مبنایی منطقی برای طرح ذاتی بودن زبان فراهم می‌آورد، تا از طریق این فرضیه، یعنی فرضیه ذاتی بودن زبان^۱ در برابر نگرش کواین در باب «فراگیری زبان» بایستد. از دیدگاه کواین، فراگیری زبان چیزی جز نوعی یادگیری نیست. به اعتقاد وی، ما از استعدادها و امکانات مغزی خود بهره می‌گیریم تا زبانی را یاد بگیریم. درست به همان ترتیبی که از همین امکانات برای یادگیری هزاران مطلب دیگر استفاده می‌کنیم. در مقابل، چامسکی بر این اعتقاد است که باید میان فراگیری زبان یا راه رفتن از یک سو و یادگیری مثلا دوچرخه‌سواری از سوی دیگر تمایز قایل شد (← ۵).

اندیشه وجود نوعی استعداد ذهنی برای فراگیری زبان، ساخته و پرداخته چامسکی نیست. وی در *زبان‌شناسی دکارتی* که به سال ۱۹۶۶ انتشار یافته بود، به پیروی خود از همین دیدگاه فیلسوفان خردگرای قرن هفدهم اشاره می‌کند (← ۴ ص ۶۰). طرح دوباره خردگرایی از سوی چامسکی در میانه قرن بیستم، به واقع بازگشت به آرای خردگرایانی چون لایبنیتس است که معتقد بود، کودک به هنگام تولد به نوعی دانش زبانی ذاتی مجهز است و همین امر او را قادر می‌سازد تا زبان را فراگیرد. این ماده خام و اولیه از سن خاصی تجلی می‌یابد و صرفا نیازمند محیط مناسبی است که همانا زبان یا زبان‌های مورد استفاده در پیرامون کودک است.

ذاتی بودن زبان، چامسکی را مجبور می‌ساخت تا وجود نوعی *دستور جهانی*^۲ را نیز مورد تایید قرار دهد، زیرا اگر قرار باشد زبان موهبتی ذاتی و ویژه انسان باشد، آنگاه باید نوعی اسباب فراگیری زبان در تمامی انسان‌ها مشترک باشد.

علاوه بر آنچه گفته شد، چامسکی در همان نخستین کتاب انتشار یافته خود، یعنی «*ساخت‌های نحوی*» (← ۳ ص ۱۷) و در بسیاری از نوشته‌های بعدی، به استقلال دانش زبانی از دیگر عواملی که به اعتقاد وی «ذهنی» است، نظیر تفکر، هوش، و استدلال تاکید دارد.

1- Innateness Hypothesis

1- Universal grammar

به این ترتیب می‌توان دریافت که وی زبان را یکی از قوای ذهنی ویژه انسان می‌داند و افزون بر این، زبان و تفکر را دو قوای ذهنی مستقل از یکدیگر در نظر می‌گیرد.

اما آنچه چامسکی درباره ذاتی بودن زبان مطرح می‌سازد، مورد تایید همه نیست. شاید بتوان معروف‌ترین فیلسوفان معاصر مخالف با این دیدگاه را پوتنام و گودمن دانست. آرای این دو متفکر را در بخش بعد معرفی خواهیم کرد.

۶. مخالفت با ذاتی بودن زبان

مخالفت با آنچه از سوی چامسکی مطرح شده بود، صرفاً به آرای کواین و نگرش رفتارگرایانه وی محدود نمی‌شود. در میان این گروه مخالفان شاید بتوان هایلری پوتنام و نلسون گودمن را معروف‌ترین فیلسوفان معاصر چامسکی دانست که به مخالفت صریح با دیدگاه ذاتی بودن زبان پرداخته‌اند. گودمن از سال ۱۹۶۷ م. و پوتنام از سال ۱۹۷۶ م. به تدریس فلسفه در دانشگاه هاروارد اشتغال داشته‌اند و هر یک مستقل از دیگری، آنچه را چامسکی درباره ذاتی بودن زبان مطرح ساخته است، مورد تردید قرار داده‌اند.

مخالفت پوتنام را نسبت به ذاتی بودن زبان می‌توان در مقاله «فرضیه ذاتی بودن زبان و الگوهای تبیینی در زبانشناسی» یافت که در سال ۱۹۶۷ م. منتشر شد. وی چنین فرضیه‌ای را اساساً نوعی ابهام و گنگی غیرقابل تصحیح برمی‌شمارد (← ۱۳ ص ۲۹۳)، و بر این اعتقاد است که برای فراگیری زبان و توضیح چنین عملی نیازی به طرح فرضیه‌ای در باب ذاتی بودن زبان نیست.

پوتنام برای اثبات دیدگاه خود از دنیایی خیالی بهره می‌گیرد و زبانی را مطرح می‌سازد که فرضاً در کره مریخ تکلم می‌شود. او مریخی‌ها را افرادی به هیئت انسان زمینی فرض می‌کند که به چنین زبانی صحبت می‌کنند. به گفته وی، اگر وجود چنین زبانی را مفروض بدانیم، این زبان باید از دستوری برخوردار باشد تا بتواند زیایی بیابد و همانند زبان‌های طبیعی کره زمین، از مجموعه نامحدودی جمله تشکیل شده باشد (← ۱۳ ص ۲۹۴). در چنین

شرایطی، باید بپذیریم که مریخی‌ها از نظر ظرفیت‌های شناختی خود با آدمیان زمینی مشترکاتی دارند، اما چون انسان نیستند، زبانشناسی ذاتی نیست. این در حالی است که هر موجودی، وقتی بتواند از زبانی استفاده کند، باید از نوعی قابلیت ذاتی ذهنی برخوردار باشد. حال چگونه ممکن است، چیزی که از هیچ قابلیت و استعداد هوشی‌ای برخوردار نیست، بتواند مطلبی را یاد بگیرد؟ مسلماً این قابلیت و استعداد هوشی انسان در یادگیری زبان از اهمیت ویژه برخوردار است. البته اگر این نکته به آن معنی باشد که ملاک‌هایی نظیر گستره حافظه و ظرفیت حافظه نقشی حیاتی در این امر ایفا می‌کنند. اگر چنین باشد، کدام رفتارگرایی ناشی‌ای ممکن است با چنین نگرشی مخالفت کند (← ۱۳ ص ۲۹۵)؟

پوتنام در مورد وجود مقولاتی جهانی نظیر اسم و فعل در تمامی زبان‌ها بر این اعتقاد است که انسان‌ها در هر جایی که باشند نیازمند صحبت درباره پدیده‌های اطراف خود و ذکر مطلبی درباره این پدیده‌ها هستند و تازه، همین استدلال چامسکی درباره مشترکات زبان‌ها می‌تواند به این نتیجه نیز منتهی شود که تمامی زبان‌های دنیا از یک زبان واحد اشتقاق یافته‌اند (← ۱۳ ص ۲۹۶).

از سوی دیگر، گودمن نیز در کتاب «در باب ذهن و موضوعاتی دیگر»، خود به مخالفت با ذاتی بودن زبان و فرضیه‌سازی در این مورد می‌پردازد. به اعتقاد وی اگر هر مجموعه‌ای از زبان‌ها را مورد مقایسه قرار دهیم، مشترکاتی میان آنها خواهیم یافت، اما چنین نتیجه‌ای نمی‌تواند به معنی وجود جهانی‌های زبانی باشد، آن هم در مفهومی که چامسکی موردنظر دارد؛ زیرا این نتیجه‌ای است که از هر آزمون تجربی‌ای حاصل می‌آید (← ۷ ص ۱۶). از سوی دیگر، جهانی‌هایی نظیر نهاد - گزاره در تمامی زبان‌ها، نوعی ترجمه پدیده‌هایی است که زبانشناسان انجام می‌دهند (← ۷ ص ۱۶). به عبارت ساده‌تر، گودمن از منظری فلسفی بر این نکته تأکید دارد که زبانشناسان، به این دلیل که به دنبال جهانی‌هایی می‌گردند، به چنین مشترکاتی می‌رسند و آنها را جهانی می‌نامند.

بحث میان موافقان و مخالفان ذاتی بودن زبان و رابطه زبان و ذهن صرفاً به طرح چند استدلال فلسفی محدود نشده است. مجموعه وسیعی از پژوهش‌های چند دهه‌ی اخیر می‌توانند به اثبات دیدگاه خردگرایانی چون چامسکی بیانجامند. برای نمونه، یامادا (← ۲۱) به گزارش پژوهشی می‌پردازد که می‌تواند تاییدی بر صحت نگرش خردگرایان باشد. وی از دختری به نام لورا یاد می‌کند که از شانزده سالگی تا هجده سال و نیمی موضوع پژوهش بود و در حالی که به لحاظ توانایی‌های زبانی کاملاً پیشرفته بوده و از ساخت‌های نحوی پیچیده‌ای استفاده می‌کرده، اما عقب‌مانده‌ای ذهنی بود و در حوزه معنی‌شناختی و کاربرد شناختی با مشکل مواجه بوده است (← ۲۱ ص ۲۶۸). چنین پژوهش‌هایی می‌تواند پیروان نگرش خردگرا را به زبان دل‌خوش سازد و ملاکی برای تایید استقلال دانش زبانی از دیگر قابلیت‌های ذهنی در نظر گرفته شود. مسلماً همین پژوهش‌ها می‌توانند برای تجربه‌گرایان نیز ملاکی به حساب آیند تا ادعا کنند، آنچه از دانش زبانی مورد نظر افرادی چون چامسکی است، با واقعیت‌ها سازگار نیست و نمی‌توان ادعا کرد، فردی که در حوزه‌های معنایی و کاربردشناختی زبان مشکل دارد، اساساً از توانایی‌های زبانی برخوردار است.

از سوی دیگر، پژوهشگرانی چون کاترین اسنو در مقاله‌ای تحت عنوان «گفتگو با کودکان» (← ۱۹) ثابت می‌کند که فراگیری زبان آنگونه که مورد نظر چامسکی است وجود خارجی ندارد و افرادی که در پیرامون کودک قرار دارند، به هنگام کاربرد زبان در گفتگو با کودک از زبانی بسیار ساده شده و آکنده از تکرار بهره می‌گیرند و چنین شرایط محیطی‌ای را باید نوعی شرایط یادگیری تلقی کرد.

۷. نگرش انسانی به انسان

براساس داده‌های موجود، و اگر چه هنوز هیچ عصب‌شناسی در مطالعات آزمایشگاهی خود وجود پدیده‌ای را به نام «ذهن» مورد تایید قرار نداده است، ذهن‌گرایان با استفاده از

استدلال‌های متافیزیکی توانسته‌اند پاسخ‌هایی را برای پرسش‌هایی بیابند که تجربه‌گرایان هنوز در یافتن پاسخی فیزیکی به آنها با مشکل مواجهند. مسلماً مشکل تجربه‌گرایان در این نکته حیاتی نهفته است که یافتن پاسخ برای هر پرسش باید مبتنی بر آزمون‌های تجربی باشد.

حال اجازه دهید بحث را از منظر دیگری دنبال کنیم و به دنبال یافتن پاسخ برای این پرسش باشیم که اساساً خردگرایان چگونه به واقعیت‌های جهان اطراف خود می‌نگرند؟ چامسکی قوه نطق را موهبتی ذاتی و ویژه انسان می‌داند. در این مورد که زبان انسانی ویژه انسان است، اختلاف نظری میان خردگرایان و تجربه‌گرایان وجود ندارد، ولی مسئله اینجاست که انسان هر پدیده‌ای را برحسب نوع درک خود می‌تواند تعریف کند و به همین دلیل نیز مدعی می‌شود که زبان سایر حیوانات از نوع زبان انسان نیست، زیرا این ابزارهای اطلاعی از تجزیه دوگانه برخوردار نیستند. زایایی ندارند، قشرشکن نیستند و الی آخر. این بدان معنی است که زبان موجودی مانند دلفین ارتباطی نیست و صرفاً اطلاع‌دهنده است و همین واحدهای اطلاعی را نمی‌توان به تکواژ و واج تجزیه کرد، و افزون بر این، چنین زبانی نمی‌تواند ابزاری برای گفتگو درباره گذشته و آینده یا مکان‌هایی غیر از مکان تولید صدا باشد. مثلاً یک دلفین نمی‌تواند به هم‌نوع خود بگوید، «یادت می‌آید سال پیش رفته بودیم دریای مدیترانه و چقدر خوش گذشت؟» [!] به همین دلیل زبان انسان ویژه اوست و هیچ موجود دیگری از چنین زبانی و با چنین مختصاتی برخوردار نیست. اما مسئله این است که انسان هر چه را درک کند، هر آزمایشی که انجام دهد، هر ابزاری که برای این آزمایش‌ها در نظر گیرد و به هر نتیجه‌ای که برسد، همه و همه «انسانی» است و از این درک انسانی فراتر نمی‌رود. درک ما از زایایی زبان، همچون درکمان از خود زبان، وابسته به انسانی بودن این درک است. تا زمانی که زبان دلفین را نیاموزم، نمی‌توانم درباره ویژگی‌های چنین زبانی تصمیم بگیرم و از آنجا که انسان صرفاً می‌تواند زبان‌های طبیعی، یا بهتر بگوییم، زبان‌های

انسانی را بیاموزد، تا زمانی که دلفین نباشم، نمی‌توانم درباره زبان دلفین صحبتی کنم و اگر دلفین باشم، با توجه به نوع درکی که خواهم داشت، شاید هیچگاه نخواهم یا نتوانم به چنین بررسی‌هایی بپردازم.

تصور کنید از ما بخواهند تا برای فیلمی علمی - تخیلی موجودی غیرزمینی طراحی کنیم. طراحی ما منوط به دانش ما از جهان اطرافمان خواهد بود. می‌توانیم موجودی یک چشم، صد چشم، با دو دهان و شانزده گوش، بدون گردن یا با گردنی دراز، و غیره طراحی کنیم. ولی هر چه بسازیم نوعی گریز از هنجارهای اطرافمان خواهد بود و نمی‌توانیم موجودی را طراحی کنیم که خارج از حوزه ادراکی انسانی باشد.

می‌توانیم چشم یک مار را بازسازی کنیم و تصاویری را از مجرای چنین چشمی ضبط کنیم و با نمایش آن تصاویر مدعی شویم که مار اطراف خود را به چنین شکلی می‌بیند؛ ولی هیچگاه نمی‌توانیم ادعا کنیم که یک مار جهان اطراف خود را این چنین نیز درک می‌کند زیرا درک صرفاً از طریق دیدن پدید نمی‌آید و تازه آنچه ما «درک» می‌نامیم، مفهومی انسانی است.

حال فرض کنید، انسان برحسب دانشی که قرار است بعدها کسب کند، بتواند دریابد که می‌توان پارس‌های سگ را به تعداد محدودی تکواژ تقطیع کرد. در چنین شرایطی زبان سگ از زایایی برخوردار خواهد شد و به دلیل همین زایایی، به اعتقاد خردگرایان، زبان سگ باید ذاتی و زیستی این موجود باشد. این نتایج تماماً در شرایطی حاصل خواهند آمد که یک یا چند تکواژ در پارس‌های سگ کشف شود. ولی مسئله عمده این است که تعریف انسانی «تکواژ» را موردنظر قرار داده‌ایم که آن هم به واقع معلوم نیست ابزاری صرفاً در خدمت زبان‌شناس است یا باید بخشی از طبیعت زبان تلقی شود. مسلماً تقطیع یک زنجیره کلام به تکواژهای سازنده‌اش که حتی برای بسیاری از زبان‌شناسان نیز مسئله‌ساز می‌نماید، برخلاف

واژه یا جمله، نمی‌تواند زیانشناس را به این تردید نکشاند که انگار به اعتقاد گودمن، ما با نوعی ترجمه پدیده‌ها به دانش زیانشناسی سر و کار داریم.

در چنین شرایطی و براساس آنچه گفته شد، زیانشناسی زمانی در ساخت علمی خود قرار می‌گیرد که بتواند در حوزه آزمون‌های تجربی باقی بماند و از ابزارهایی بهره بگیرد که در سایر علوم تجربی مورد تأییدند. به این ترتیب، اگر براساس آنچه مورد تأیید عصب‌شناسان و زیست‌شناسان است (←۸) بپذیریم که ساخت و کار مغز در تمامی موجودات یکی است و عوامل مؤثر در توارث، رشته‌هایی به نام کروموزوم هستند. شاید بتوانیم به اشتراکاتی میان دیدگاه خردگرایان و تجربه‌گرایان دست یابیم.

اجازه دهید پیش از نتیجه‌گیری، اطلاعاتی را در این زمینه مرور کنیم. کروموزوم‌ها داخل هسته سلول قرار دارند و تعدادشان در هر نوع ثابت است. بر روی رشته کروموزوم، توده‌هایی از اسیدنوکلئیک، به نام ژن وجود دارند که واحد توارث به‌شمار می‌روند، تعداد کروموزوم‌ها در انسان چهل‌وشش است که به‌صورت بیست و سه جفت کروموزومی در هسته تمامی سلول‌ها وجود دارند. بر روی هر بخش خاصی از دو کروموزومی که یک جفت کروموزومی را تشکیل می‌دهند، ژن‌هایی قرار دارند که دارای وظیفه مشترکی هستند و مثلاً هر دو در به وجود آمدن رنگیزه‌های پوست به پیدایش آنزیم خاصی در یک بافت دخالت دارند. اسید نوکلئیک موجود در ژن‌ها، قالب ساخته شدن پروتئین‌ها به‌وسیله‌ی سلول‌هاست. به این معنی که شیوه قرار گرفتن امینواسیدها در اسید نوکلئیک، قالب خاصی را بر دستگاه پروتئین‌سازی سلول‌ها تحمیل می‌کند. همین یکنواختی در پروتئین‌سازی باعث ثبات ویژگی‌های جسمی انواع جانداران می‌گردد. نظم پروتئین‌سازی سلول‌ها، تنها در اثر تغییر ساختمان ژن‌ها تغییر می‌یابد. نتیجه این تغییر ناگهانی که جهش^۱ نامیده می‌شود، پیدایش ویژگی‌های تازه‌ای در نوع جاندار است. اما این تغییرات در حدی نیست که به تغییر

پروتوپلاسم بیانجامد. در چنین شرایطی، برنامه‌ریزی جانداران تابع دو فرایند انتخاب^۱ و ترکیب^۲ خواهد بود، هر چند حد و میزان عملکرد این دو فرایند از جاندار به جاندار دیگر متفاوت است.

به این ترتیب شاید بتوان ادعا کرد که اگر به ورای دیدگاه خردگرایان درباره ذاتی بودن زبان گام نهمیم، مجدداً به لایه‌ای از اطلاعات دست خواهیم یافت که مورد تأیید تجربه‌گرایان نیز هست و آن همانا برنامه‌ریزی انسان برای انتخاب و ترکیب است که در جانداران دیگر وجود دارد. در چنین شرایطی می‌توان ادعا کرد که «زبان» یکی از نمودهای عملکرد این دو فرایند است.

انسان از این توانایی برخوردار است که با انتخاب و ترکیب واحدهای محدود، به خلاقیتی در حد و اندازه‌های خود دست یابد. انتخاب واحدهای واژگانی و ترکیب آنها یکی از انواع این خلاقیت‌هاست. ساخت بینهایت قطعه موسیقی از انتخاب و ترکیب مجموعه محدودی نت، زیایبی در انتخاب، ترکیب اعداد، زیایبی در انتخاب و ترکیب رنگ‌ها در نقاشی و جز آن، همه و همه خلاقیت‌هایی است که از عملکرد همین دو فرایند زیستی انسان، آن هم در حد و اندازه‌های انسان، حاصل می‌آیند.

این خلاقیت‌ها و زیایبی‌ها به شرایط زیستی انسان وابسته است. برای نمونه زیایبی زبانی انسان در حدی نیست که بتواند در آن واحد به دو زبان تکلم کند یا در سکوت ایجاد ارتباط کند، یا از مرزهای قرارداد زبان پا فراتر نهد. براساس محدودیت‌های حافظه انسان، میزان طولانی بودن زمانی زنجیره کلام محدود است و اگر هم به لحاظ نظری بتوان طول زنجیره کلام را نامحدود فرض کرد، عملاً با چنین محدودیتی مواجه خواهیم بود. انسان صرفاً قادر به درک زبان‌های انسانی یا برساخته انسان است و هیچ آزمایشی تاکنون صورت نپذیرفته که ثابت کند، دیگر انواع جانوران تنها قادر به ایجاد ارتباط با نوع خودند.

2- Selection

3- Combination

اینکه مدعی شویم، زبان موجودی چون شامپانزه صرفاً اطلاع‌دهنده است و ارتباطی نیست، به نوع تعریف انسان از دو اصطلاح «اطلاع» و «ارتباط» بازمی‌گردد، و این که تاکنون هیچ شامپانزه‌ای را نتوانسته‌اند تربیت کنند که به هر شکلی از زبان انسان استفاده کند، دلیلی بر صحت دیدگاه خردگرایان نیست. زیرا اگر شامپانزه‌های زبان‌شناس نیز نوزادی از نوع انسان را می‌گرفتند و تربیت می‌کردند، در نوشته‌های خود نتیجه‌ای بهتر از این را ثبت نمی‌کردند.

اما همین استفاده از دو فرایند ترکیب و انتخاب، در حد و اندازه‌های انسانی آن، امکان این خلاقیت را در انسان فراهم آورده است که به ورای واقعیت‌های اطراف خود گذر کند. انسان شعر می‌گوید تا خود را از قید و بندهای قراردادهای زبانی‌اش برهاند و جادوگر می‌شود تا از قید قوانین فیزیکی اطراف خود خلاصی یابد. این که تخیل چیست، دست‌کم برای نگارنده این سطور، تعریف نشده است؛ ولی هر چه باشد، می‌تواند ابزاری شود تا تصور کنیم، شاید گاه برای یافتن پاسخی به تخیل دل خوش کرده‌ایم.

اجازه دهید برای درک بهتر این فرض به ذکر نمونه‌ای بسنده کنیم. ما هنوز پژوهشی در زمینه فراگیری زبان در کودک انجام نداده‌ایم که در محیط یادگیری صورت نپذیرفته باشد. مثلاً نوزادی را در نظر بگیرید که صرفاً در محیط زبانی قرار گرفته باشد، برای نمونه اتاقی با یک پخش صوت و بدون فرد یا افرادی که در برابر زبان او واکنش نشان دهند. شاید چنین پژوهشی به دلیل مغایرت با قوانین انسانی ناممکن باشد. ولی تا زمانی که چنین پژوهشی صورت نپذیرد، نمی‌توان ادعا کرد که کودک با قرار گرفتن در محیط مناسب، زبانی را فرا می‌گیرد. ما به راستی هنوز نمی‌دانیم کودکانی که برحسب اتفاق در میان سگ‌ها و گرگ‌ها بزرگ شده‌اند، به چه دلیل و دلایلی به هنگام فراهم آمدن شرایط راه رفتن، چهار دست و پا به راه افتاده‌اند در حالی که اگر راه رفتن برای انسان نوعی فراگیری به حساب آید، اینان در سن خاصی، دست‌کم برحسب نظر خردگرایان، باید می‌ایستادند و راه می‌رفتند (← ۵)

۸. نتیجه‌گیری

آنچه در این نوشته مطرح شد، در اصل طرح نکاتی بود که نشان می‌داد، از سویی دیدگاه خردگرایان درباره زبان تا وقتی در قالب خردگرایی باقی بماند امکان اثبات نمی‌یابد، مگر آنکه در نهایت به ابزارهای تجربه‌گرایان متکی شود. و از سوی دیگر، به دلیل قید و بندهایی که در مطالعات تجربه‌گرایان وجود دارد. اینان نیز در برابر پرسش‌هایی قرار می‌گیرند که یافتن پاسخ برای هر یک، اگر نگوییم ناممکن، به هر حال بسیار مشکل است.

خردگرایان برای اثبات آرای متافیزیکی خود به ناچار باید به ابزارهای فیزیکی متوسل شوند و این ابزارها همان‌هایی است که در اختیار تجربه‌گرایان قرار دارد، اما از کارآیی لازم برخوردار نیست.

ما به هر درکی از رابطه میان زبان و «ذهن / مغز» برسیم، اگر این درک برحسب ابزارهای برون انسانی حاصل نیامده باشد، نمی‌تواند به حوزه علوم تجربی راه بیاید، و اگر علم را برحسب خرد انسانی تعریف کنیم، آنگاه خود را درگیر تعاریفی خواهیم ساخت که از حد و مرزهای درک انسانی فراتر نخواهد رفت.

کتابنامه

1. Berkeley, George. 1988. Principles of Human Knowledge. Harmondsworth: Penguin [1st ed. Dublin 1710].
1. Bloomfield, Leonard. 1935. Language. London: George Allen and Unwin [1st ed. 1993].
3. Chomsky, Noam. 1957. Syntactic Structures. The Hague: Mouton.
4. _____. 1966. Cartesian Linguistics. New York: Harper and Row.
5. _____. 1969. "Quines empirical assumptions". In Donald Davidson and Jaakko Hintikka (eds). Words and Objections. Dordrecht: Reidel.
6. _____. 1986. Knowledge of Language. New York: Praeger.
7. Goodman, Nelson. 1984. Of Mind and Other Matters. Cambridge, MA: Harvard University Press.
8. Jakobson, Roman. 1973. Main Trends in the Science of Language. London: UNESCO.
9. Kant, Immanuel. 1929. Critique of Pure Reason. Norman Kemp Smith (trans). London: Macmillan [1st German ed. 1781].
10. Leibniz, Gottfried Wilhelm von. 1981. New Essays on Human Understanding. Peter Remnant and Janathan Bennett (trans). Cambridge: Cambridge University Press [1st French ed. 1765].
11. Locke, John. 1993. An Essay Concerning Human Understanding. London: Everyman [1st ed. 1690].
12. Morris, Charles. 1938. "Foundations of the theory of signs". In O. Neurath, R. Carnap, and C. Morris (eds). International Encyclopaedia of Unified Science. Chicago: University of Chicago Press.
13. Putnam, Hilary. 1967. "The Innateness Hypothesis' and explanatory models in Linguistics". Synthesis. No.17.
14. Quine, Willard Van Orman. 1960. Word and Object. Cambridge, MA: MIT Press.
15. _____. 1961. Form a Logical Point of View. Cambridge, MA: Harvard University Press [1st ed. 1953].
16. Sapir, Edward. 1970. Language London: Hart – Davis [1st ed. Harcourt, Brace and World, 1921].

17. Saussure, Ferdinand de. 1960. *Course in General Linguistics*. Wade Baskin (trans). London: Peter Owen [1st French ed. 1916].
18. Skinner, Burrhus Frederick. 1957. *Verbal Behavior*. New York: Appleton – Century – Crofts.
19. Snow, Catherine. 1986. "Conversations with Children". In Paul Fletcher and Michael Garman (eds). *Language Acquisition*, 2nd ed. Cambridge: Cambridge University Press. [1st ed. 1979].
20. Whorf, Benjamin Lee. 1956. *Language, Thought and Reality*. Cambridge, MA: MIT Press.
21. Yamada, J.1990. *Laura: A Case for the Modularity of Language*. Cambridge, MA: MIT Press.